

نشانی کتابخانه اینترنتی

<http://tarnama.org/library.htm>

<https://tarnama.org/library.htm>

دموکراسی و میهن پرستی



احمد کسروی

برگرفته از <http://kasravi-ahmad.blogspot.com/p/blog-page.html>

باید معنی درست مشروطه [دموکراسی] را فهمید و بدیگران هم فهمانید

..کسانی می پرسند : اکنون چه باید کرد؟.. آن نیکی که میگوئید از چه راه آن را آغازید؟

می گویم : در این راه که ماییم نخست باید معنی زیست توده ای را فهمید و از آئین آن آگاه گردید و معنی درست مشروطه و سررشته داری توده را شناخت. باید اینها را نیک فهمید و بدیگران نیز فهمانید. اینست آنچه درگام نخست باید کرد

خواهند گفت : مگر ما معنی اینها را نمی دانیم؟!.. اینها چیزهاییست که هرکسی بارها شنیده ، دیگر چه نیاز که دوباره بشنویم یا ..! بشنوانیم؟

دانستن» آنست که کسی در يك زمينه راست از كج بازشناسد ، با دليل راست را باور كند و بدل سپارد و كج را بيكبار بيرون «
گرداند. يك اندیشه تا يکرويه نگردد و بيگمان نشود آنرا « دانستن» نتوان شمرد

مثلاً درباره زمین از باستان زمان گفتگوهايي درميان بوده. برخي از علما آنرا مسطح مي پنداشتند و برخي كروي ميگفتند ، ولي هيچ
يکي دليلي نداشتند و راست از كج جدا نمي گرديد و اين بود حال زمين « دانسته» نبود. ولي چون در چند قرن پيش علما موضوع را
يکرويه گردانيده با دليل « كروي» بودن آنرا ثابت كردند ، در اينهنگام بود که حال زمين « دانسته» گرديد

همين امروز فرض كنيم يك کسی از يكسو كروي بودن زمين را شنیده و از يكسو مسطح بودن آن بگوشش خورده ، و براي هردو در
دل خود جا باز کرده و بي آنکه راست يا كج بودن کدام يکي را بداند و يا دليل درباره يكسو داشته باشد - اين شنیده هاي او « دانستن»
شمرده نخواهد شد

امروز يکي از گرفتاريها اينست که چون سخنان پراکنده فراوان است ، بيشتري مردم ، در بيشتري موضوعها دو گونه شنیده و دو گونه
بدل سپارده ، و اينست گيج و درمانده گرديده اند

يکي از مهمترين موضوعها دين و خداشناسيست. اينان در آنباره از يكسو كتابهاي ديني را خوانده و يا از زبانها شنیده اند ، از آنسو از
بيست و سي سال پيش پاي فلسفه مادي بايران رسیده و در روزنامه ها و مهنامه ها پيپاي گفتارها درباره ريشخند بخدا و دين ترجمه
گرديده ، که اينها را هم خوانده و در دل جا داده اند

بدینسان دو رشته اندیشه هاي متضاد را فراگرفته اند بي آنکه راست از كج باز شناسند و بي آنکه دليلهاي روشني درباره يكسو
بيآموزند. اينست نه دين دارند و نه بيدين ميباشند و در ميانه دين و بيديني گيج و سرگردان روز ميگزارند

اينان خود ، آنها را « دانستن» مي شمارند. اينست شما اگر از خدا سخن رانيد و دليلها بهستي آن ياد كنيد ، سر پيش آورند و با شما
در گفتگو همباز گردند. و اگر جايش افتد بنام دين و خداشناسي بمردم پند آموزند و اندرز سرايند ، و اگر کسی از بيديني سخن راند و
گفته هاي نيچه و باختر و ديگر پيشوايان فلسفه مادي را ياد كند با او نيز هم آواز گردند و همداستاني نمايند ، و اگر پايش افتد بمردم
درس بيديني دهند

اين حاليست که امروز هزاران كسان گرفتارند. ما هر روز گفتارهاي آنان را ميشنويم و رفتارهاشان مي بينيم. بسياري از ملايان که
از دين نان ميخورند همين حال را ميدارند

روزنامه نویسان که امروزها گاهی نام دین میبرند و هواداری از خود نشان میدهند، بیشتر آنان بارها گفتار در بیدینی نوشته اند و هنوز آن گفتارها فراموش نگردیده

خواستم گفتگو از دین نیست. این را برای مثل یاد کردم. می خواهم بگویم: دین که گرانمایه ترین چیز است این حال آنست. فلان آخوند از یکسو بالای منبر میرود و مردم را بدین میخواند و کتاب نوشته و پراکنده میکند و از یکسو در فلان مجلس می نشیند و می "گوید: "ما از دین هم چیزی نفهمیدیم

اینان معنی دین را نمیدانند. شما اگر از هرکدام بپرسید: "دین چیست و برای چیست؟" درمانند. يك چیزهاي كمي را شنیده و یا خوانده اند و بآن نیز باور دارند و متزلزلند

در همه چیز چنینند، و این نتیجه آن سخنان متضاد است که در هر زمینه در میان توده منتشر میباشند. همان مشروطه در ایران با چه رنجهایی بدست آمده، چه خونهایی در آنرا ریخته شده، چه مردان گرانمایه ای بالای دار رفته اند. ولي سي و اند سال میگذرد و هنوز عقیده ها درباره آن یکرویه نشده و هنوز معنی آن دانسته نگردیده

یکدسته در همان آغاز کار مخالفت کردند و ایستادگی نمودند و اکنون همانان یا بازماندگانشان هستند و هنوز زبانیشان بیدگویی از مشروطه باز است. از آنسوی عقیده های فراوان بسیاری که با مشروطه مخالفت آشکار دارد در میان توده رواج دارد

بدتر از همه حال آن جوانانست که بار آمده اند و يك حکومت مشروطه مفت و بي رنج بدستشان افتاده و بیشترشان جز عقیده های سست و مشوبی درباره آن ندارند

من گاهی سخنان شگفتی میشنوم: فلان جوان می آید و می نشیند و زبان بسخن می گشاید و چنین میگوید: "شما طرفداری از مشروطه میکنید؟!.. امروز دنیا عوض شده. دیگر مشروطه یا دموکراسی طرفدار ندارد"، یا می گوید: "این مردم لایق دموکراسی نیستند. باید اینها را با دیکتاتوری اداره کرد" یا می گوید: "ما از دیگران عقب مانده ایم. مشروطه ما را عقب گذاشته. باید تند برویم تا بدیگران برسیم" [1] اینها سخنانی است که در نزد ما میگویند. پیداست که در میان خودشان سخنان رنگین تر دیگری بزبان می آورند

قانون اساسی کشور بر روی مشروطه و دموکراسیست، ولي اینان آن را نمی پسندند و با زبانهای شگفتی خرده می گیرند و هر یکی اندیشه های بیجای دیگری در سر می دارند

مشروطه بهنگامی که در ایران آغاز یافت معنی درست آن روشن نگردید. کسانی پیدا نشدند که معنی درست آنرا ب مردم شرح دهند و مزایای آنرا روشن گردانند

انبوه مردم از دربار قاجاري بتنگ آمده و در زیر فشار ستم كوفته شده و در پی قانون و عدالت بودند ، و چون مشروطه داده شد و مجلس برپا گردید دارالشورا را بیش از يك « عدالتخانه» شناختند ، و این بود تا دیرزمني هرچه ستم مي دیدند شكایت از آن بمجلس شورا مي بردند و داد از آنجا میخواستند

يك تبدیل بزرگي در اندیشه ها پدید نیامد ، و مردم فرقي را كه در شكل زندگاني و طرز حكومت بایستی بود چندان درنیافتند و آن آمادگي كه بایستی در توده پدید آید نیامد

فرق مشروطه با خودكامگي (استبداد) تنها در بودن و نبودن قانون نیست. يك فرق بزرگ دیگر در آمادگي توده برای سررشته داري و در شایستگی آنست. در مشروطه توده سررشته حكومت را خود بدست میگیرد و باید برای چنان كاري آماده و شایسته باشد

در توده ایرانی چنین آمادگي پیدا نشد. اساساً مردم مشروطه را باین معني شناختند تا آماده باشند. پس از آن در ایران « فرقه دمكرات» برپا گردید و در همه شهرهاي كشور شاخه ها پیدا شد. این حزب در تاریخ نامي از خود گذاشت. دمكراتها بیشتر مردان غیرتمند و جانفشاني مي بودند و كوششهاي بسیار در راه پیشرفت مشروطه كردند. ولي معني مشروطه یا سررشته داري توده را نه خود نيك فهمیدند و نه بتوده توانستند فهمانید. امروز بسیاری از آنانكه از دمكراتها بودند زنده اند. شما اگر پرسید بیشتر آنان معني درست مشروطه یا دمكراسي را شرح دادن نخواهند توانست ، و آنانكه بتوانند ، از شمردن مزایاي آن خواهند درماند. زیرا اینها چیزهایست كه خودآگاه نبوده اند و نمی باشند

كوتاه سخن : ما در گام نخست بروشن گردانیدن معني مشروطه ، و فهمانیدن آن بمردم ، و علاقه مند ساختن ایشان بكشور و آزادي آن خواهیم كوشید و با اندیشه هاي متضاد دیگر نبرد سختي خواهیم كرد

...

(پرچم روزانه شماره 6 یكشنبه 12 بهمن 1320)

با پیشرفتهایی كه شوروي ، ایتالیا و آلمان کرده و فیروزیهایی كه (بویژه آلمان در آغاز جنگ جهانی) بدست آورده بودند كسانی : [1] در ایران و دیگر كشورهاي آسیايی دلباخته شیوه سررشته داري ایشان شده و آرزوهایي در سر مي پروراندند كه مخالفت آشكار با دمكراسي داشت. در كشور ما

آلمانوفیلها» برای خود دسته اي بودند و یکی از آنان « آیت الله» كاشانی بود «

..معني مشروطه چیست؟

اگر آدمیان همچون شیران و پلنگان ، در جنگل و کوهستان ، جدا از هم زیستندی بحکومت یا فرمانروایی نیاز نیفتادی. زیرا نیاز بفرمانروایی در نتیجه باهم بودن و باهم زیستن خاندانها پدید آمده

چون هزار خاندانی در یکجا گرد می آیند و یک آبادی پدید می آورند ، از همینجا یک رشته کارهایی پیدا میشود

زیرا این خاندانها با یکدیگر نزاعها خواهند داشت و یک کسی و یک دادگاهی میخواهد که در میان ایشان داوری کند ، برخی دزدان و راهزنانی پیدا خواهند شد و پاسبانی میخواهد که مواظب ایمنی باشد ، همچشمی و دشمنی با آبدیهای همسایه خواهند داشت و سپاهی... میخواهد که از هجوم آنان جلوگیری ، بیماری بخاندانها رو خواهد آورد و پزشکانی میخواهد که با آنها بنبرد کوشد

این کارها و مانند اینها که در نتیجه باهم زیستن پدید می آید و ما آنها را در این گفتار « کارهای توده ای» خواهیم نامید ، یکدسته ای یا گروهی را میخواهد که آنها را بعهده گیرند و مجری گردانند. این دسته یا این گروه همانند که ما « حکومت» یا « فرمانروایی» یا « سررشته داری» مینامیم

چنانکه میدانیم در زمانهای باستان ، این فرمانروایی صورت خودکامگی یا « استبداد» میداشته. باین معنی که یک کسی چیره میگردد و مردم را زیردست میساخته و بدخواه آنان را راه میبرد

چیزیکه هست این فرمانروایان خودکامه گاهی ستمگر بودند و ب مردم ستم و آزار دریغ نمیگفتند و گاهی دادگر بودند و با زیردستان با مهربانی و دادگری رفتار میکردند ، بلکه برخی از آنان همچون « نادرشاه» آسایش بخود حرام ساخته شب و روز در راه کشور و مردم میکوشیدند

هرچه هست مردم در آن فرمانروایی زیردست بوده از خود اختیاری نداشتند. از آنسو در برابر کشور هم دارای وظیفه ای نبودند و مسئولیتی متوجه آنان نمیشد. پادشاه ستمگر و چه دادگر ، مردم تنها می بایست مالیات پردازند ، و فرمان برند ، و بستمها تاب آورند ، و بسربازی روند ، و همیشه دعاگو باشند ، و هیچگاه گفتگو از کشور و کارهای آن نکنند (صلاح مملکت خویش خسروان دانند). میبایست سرهاشان پایین انداخته بکسب و کار خود پردازند و جز در اندیشه زندگانی خود نباشند

این بود شکل فرمانروایی که تا قرنهای بسیار متمادی در جهان رواج داشت. ولی کم کم خردمندانی پیدا شدند و باینگونه فرمانروایی و اینگونه زندگانی ایراد گرفته گفتند : این بزندگان « بردگان» شبیه تر است تا بزندگانیکمردم آزاد

اینان در معنی حکومت دقیق گردیده و آنرا بحقیقت خود رسانیده گفتند : "حکومت یا سررشته داری از آن خود مردم است و هم باید خودشان اداره کنند. زیرا آن کارهاییکه پادشاه یا حکومت میکند در واقع کارهای خود مردم است و هم باید خودشان اداره کنند. چیزیکه هست چون خودشان نمیتوانند همگی بآن کارها برخیزند اینست باید کسانی را از میان خود برگزینند و سررشته کارها را بدست آنان "سپارند ، و خودشان نظارت بآنها کرده همیشه دربند پیشرفت کارها باشند

این سخنان راست است و سراپا با مصالح توده ها سازگار است. این بود در جهان رو به پیشرفت گذاشت. همین سخنان کوچک آتشی در کشورها برافروخت و پادشاهان خودکامه بسیار بزرگ را از میان برداشت، شارل دوم ها و لویی شانزدهم ها و محمدعلی میرزاها و سلطان عبدالحمیدها زبون آنها گردید.

پیشرفت این سخنان در جهان بهترین نمونه ای از نیروی حقیقت است. بهترین دلیل است که نیرو در جهان تنها توپ و تفنگ و تانک و بمب و خمپاره نیست. یک نیروی دیگری بالاتر از آنها هست، و آن نیروی راستیهاست.

چیزیکه هست این سخنان، چنانکه از یکسو بسود مردم است از سوی دیگر یک بار سنگینی بدوش آنان می گزارد.

این سخن که "فرمانروایی یا سررشته داری از آن خود توده است" دو معنی دارد: یکی آنکه نباید یک پادشاهی با زور رشته کارها را بدست گیرد و بدخواه پیش برد. دیگری اینکه خود مردم باید رشته کارها را بدست گیرند و مردانه کشور را راه برند، باید هر یکی خود را وظیفه دار و پاسخده آبادی و استقلال آن کشور شناسند، هرکسی بنوبت خود کوششهایی کنند. همین است معنی سررشته داری توده.

اساساً معنی آزادی همینست. در زمانهای پیش که برده میخریدند و در خاندانها نگه میداشتند یک جدایی میان او با آزاد این بود که برده دارای اختیاری نبود و از آنسو در زندگانی نیز وظیفه ای (جز فرمانبرداری باقا) نداشت. ولی آزاد چنانکه خود اختیاری داشت وظیفه ای نیز بگردن او بود. میبایست بکوشد و اسباب زندگانی خود و خاندانش را فراهم گرداند. آزادی لذت دارد و مایه سرفرازیست، لیکن با رنج و کوشش توأم میباشد.

یک توده ای چون شورش کرده و مشروطه طلبیده در واقع آزادی خواسته و بآن پادشاه یا دربار چنین گفته: "ما میخواهیم از این پس سررشته کارها را خودمان در دست داریم. میخواهیم خودمان کشور را راه بریم". با این عنوان بوده که با خودکامگی جنگیده و آنرا از میان برداشته.

این معنی درست مشروطه است. کنون بسیاری از مردم اینرا نمی دانند. کردان و لران کوه نشین و روستاییان دژ آگاه که کمترین دانش را در این باره ندارند و بکشور و توده دارای هیچ علاقه نیستند بمانند، بسیاری از مردم شهری را می گویم، که از معنی مشروطه و اینگونه زندگی آگاه نیستند و تاکنون کسی نبوده بآنان آگاهی دهد و بفهماند، و همچنین بسیاری از درس خواندگان را میگویم، که یک چیزهایی را از مشروطه شنیده و فراگرفته اند و کمتر یکیشان فهمیده اند. ما در گفتار دیروز دانستن را معنی کرده گفتیم که شنیدن جز از دانستن است.

از این گذشته امروز در میان توده عقیده های گوناگون بسیاری رواج دارد که همگی مخالف با معنی مشروطه میباشد و اینست دسته های انبوهی آشکاره دشمنی میکنند و زمختی مینمایند. دسته های انبوهی در این کشور زندگی میکنند ولی همیشه بدخواه آن میباشدند.

اینست میگویم : نخست باید معنی درست مشروطه را در میان توده رواج داد و همه مردم را چه مرد و چه زن و چه باسواد و چه بیسواد ، و چه روستایی و چه شهری ، از آن آگاه گردانید. دوم باید با عقیده های متضاد نبرد کرد و آنها را از دلها بیرون ساخت تا بدینسان هرکسی علاقه مند باین معنی گردد. ما در شماره های آینده از نیکی مشروطه و از مزایای آن سخن خواهیم راند

(پرچم روزانه شماره 7 دوشنبه 13 بهمن ماه 1320)

آنانکه از مشروطه دلسردی می نمایند چه دلیلی دارند؟

کسانیکه از مشروطه یا دموکراسی دلسردی میکنند من تاکنون دلیلی از آنان نشنیده ام. گاهی جمله‌هایی میگویند که بیهانه شبیه تر است تا بدلیل خردمندانه

مثلاً برخی می گویند : مشروطه یا دموکراسی کهنه شده. ولی این سخن بسیار بیبایست و « حقایق » هیچگاه کهنه نگردد

اساساً در این زمینه که ماییم و سخن از آسایش زندگانی میرانیم و به پیشرفت کار توده میکوشیم جایی برای گفتگو از کهنگی و تازگی نیست. آن در تفنن و بازی و خود آرائیست که در بند کهنگی یا تازگی باشند. آن بچگانند که يك بازیچه را با خواهش و پافشاری خواهند و چون گرفتند و زمانی بازی کردند دیگر نپسندند و دور اندازند ، آن زنانند که رختی را با شوق و آرزوی بسیار بدست آوردند ولی چون چند بار بتن کردند دلسرد گردیده بکنار گزارند

این زندگانی بکتوده را بازیچه گرفتن است که کسی تنها بنام کهنگی از يك حقایقی دلسردی نماید. این خود نشان هوسبازيست. این خود دلیلیست که آنکسان از گفتار و رفتار خود نتیجه نمیخواهند و از روی فهم و اندیشه سخن نمیرانند

يك چیز بدی در ایران گوش بسوی اروپا تیز کردندست. یکچیزی را همینکه از اروپا میشوند دل بآن میبازند و بی آنکه به کنهش رسند و نیک فهمند هواخواه آن میگردند. در این زمینه نیز همینکه شنیده اند که برخی کشورهای اروپا از دموکراسی صرف نظر کرده و يك راه دیکتاتوری پیش گرفته اند بی آنکه انگیزه و سرچشمه آنرا بدانند و یا از نیک و بدش آگاه گردند ، دل میبازند و با يك بیبایکی می نشینند و دلسردی از مشروطه می نمایند و چون هیچ دلیلی ندارند چنین بهانه می آورند

دموکراسی کهنه شده». تو گویی گفتگو از رخت و کلاهست که چنین پاسخی میدهند «

شگفتتر آنکه چون بدینسان از پاسخ در میمانند می گویند : « جلو فکر جوانان را نباید گرفت ». میگویم : ما جلو اندیشه شما را نمیگیریم ، جلو هوسبازیه را میگیریم. شما اگر از روی اندیشه يك چیزهایی پیدا کرده اید ، با دلیل بگوئید تا ما نیز بدانیم. گفتگو در اینجاست که شما بجای دلیل کهنگی و تازگی را بهانه می آورید

يك غفلت ديگر اين كسان آنست كه در بند همراهي توده نميباشند. يك راهيکه براي زندگاني توده برگزيده ميشود بايد كوشيد و همه توده را از آن آگاه گردانيد و همه را خواهان و هوادار آن ساخت. در يك توده بايد اندیشه ها يكي باشد. بايد همگي افراد توده براه زندگاني خود علاقه مند گردند. آنان اين را هيچ نمي انديشند و هيچ در پي اين نيستند

سي و شش سالست مشروطه در ايران برپا گرديده و در اين مدت متمادی هنوز بيشتر مردم آشنا بآن نشده اند و معنائش را نميدانند ، اينان ميخواهند يك چيزهاي تازه اي بجاي آن گزارده شود

برخي از آنان در برابر اين خرده گيري بهانه آورده چنين ميگويند : « هر توده اي را يك دسته منوري [امروز روشنفكر گفته مي شود] از ايشان اداره كند. لازم نيست كه همگي افراد همه چيز را بدانند». ولي اين سخن نيز بسيار خامست

از يك توده اگر مقصود پيشرفت و نيرومندست ، بايد كوشيد و همه افراد را از حقايق زندگاني آگاه گردانيد چيزي كه هست چون مردم يكسان آفريده نشده اند ، ناگزير از ميان همه افراد كساني پيدا شده و بديگران پيشي جسته و رشته كارها را در دست گيرند. اينست آنچه هميشه در جهان بوده و در توده هاي اروپايي امروز هست

اينكه يكدسته تنها خود آگاه باشند و توده را در پشت سر خود نادان و ناآگاه گزارند يك چيز غلطيست كه هيچ باخردي آنرا نتواند پذيرفت از چنين كاري جز درماندگي نتيجه اي نتوانيد برداشت

درد اينجاست كه شما نمي انديشيد وگرنه موضوع بسيار روشن و آسانست. چنين گيريم كه شما يك راه تازه اي « جز از راه !.مشروطه» پذيرفته ايد. در جاييکه توده با شما همراه نيست چه نتيجه اي توانيد برداشت؟

شما ميگويد : بايد قدرت پيدا كرد و مردم را راه برد ، هيچ نمي گوئيد كه قدرت را چگونه پيدا خواهيد كرد؟.. با چه نيرويي بتوده ..!چيره توانيد گشت تا بگفته خودتان آنان را اداره كنيد؟

هيچ نمي انديشيد كه پيدا كردن قدرت بسته بآنست كه شما حقايق را دنبال كنيد و همانها را در توده رواج داده همدستان تهيه نماييد

من از اين مرحله نيز مي گذرم. چنين فرض كنيد كه قدرت نيز يافته و سررشته كارها را بدست گرفته ايد با يك توده اي كه با شما هم ..!اندیشه نيستند و علاقه بشما ندارند چه فيروزي اي توانيد يافت؟

برخي نيز بهانه ديگري آورده مي گويند : در اين سي سال آزموده شده اين مردم لايق مشروطه نيستند بايد اينها را با مشت راه برد

من نمیدانم از کجا چنین چیزی آمده شده؟!.. حوادث این سی سال را ما نیک میدانیم کدام یکی این را می‌رساند؟!.. در این سی سال کی مشروطه براه افتاد تا دانسته شود مردم شایسته نیستند؟ در سی سال هنوز بیشتر مردم معنی مشروطه را ندانسته اند. هنوز یک تبدیلی در اندیشه توده انبوه پیدا نشده. هنوز یک گامی در این راه برداشته نشده. پس چگونه آمده گردیده که مردم لایق مشروطه ..! نیستند؟

اگر مردم لایق مشروطه نیستند باید کوشید لایقشان گردانید ، نه آنکه از مشروطه یا سررشته داری توده که بهترین راه فرمانرواییست چشم پوشید. یکدسته اگر پیشرفت توده و سرفرازی آنرا می خواهند باید بکوشند و آنان را بپایه دیگر توده های آزاد و سرفراز جهان رسانند. نه اینکه خود اندیشه های دوری را گیرند و توده را بیکبار فراموش کنند

نیروی کشور از توده انبوه برمیخیزد. آبادی کشور از ایشانست. باید بیش از همه دربند آنان بود. باید در راه پیشرفت همیشه آنانرا در پشت سر داشت

کسانی که بتوده بی پروایی مینمایند ، و خود چند سخنی فرا گرفته از توده دور می افتند ، داستان آنان داستان آن دسته سپاهیان نازمده است که چنین دانند هرچه جلو باز است باید پیش رفت و این ندانند که همیشه باید پشت سر را نگه داشت و از مرکز و بُنه بسیار دور نشد

(پرچم روزانه شماره 8 ، سه شنبه 14 بهمن ماه 1320)

چند سخنی با جوانان

ما چون در پرچم عکسهای پیشروان مشروطه خواهی را آورده یاد آنان میکنیم ، چنانکه کسانی قدردانی مینمایند و خواستارند که در پیرامون هر عکس شرح بیشتری نویسیم ، کسان دیگری از آوردن آنها ناخشنودی مینمایند ، و آنرا عنوانی برای خرده گیری ساخته . "چنین میگویند : " اینها گذشته و رفته

پیداست که برخی از این خرده گیران مایه کارشان جز رشک نیست. لیکن ما در این میان بیک حقیقت دیگری پی میبریم. یک احساس دیگری را در میان توده ایران پیدا میکنیم

یکدسته از جوانان چون زمان خود را بهتر از آغاز مشروطه می‌شمارند ، و همچنین از نظر دانش و آگاهی خود را والاتر از آن پیشروان میندازند ، و چون امروز خود را در کوششهایی درباره کشور

می بینند ، از اینرو خوش نمیدارند که بگفتگویی از آن پیشروان پرداخته شود. روشنتر گویم : مردان آن زمان و کارهای آنان را کوچک می‌شمارند. اینست سرچشمه بکرشته از آن گله ها و خرده گیریها

اینان چون از راه سادگی آن حس را پیدا کرده اند اینست می‌خواهیم پاسخی بآنان نویسیم و این پرده را از پیش بینش آنان برداریم

می‌گوییم : راست است که این زمان شما با چهل سال پیش فرق دارد. در این چهل سال هم جهان پیش رفته و هم ایران تغییرات بسیاری یافته

نیز راست است که شما از حیث دانش و آگاهی به پیشروان مشروطه خواهی برتری دارید آنان بسیاری بیسواد بودند و دیگران که سواد داشتند بسیاری از دانسته های شما را نمیدانستند

لیکن آنان نیز چیزهایی داشتند که شما امروز ندارید. زیرا آنان باورهایشان استوار و خود یکدل بودند و شما بیشترتان سست باور و دودل می باشید. آنان با یکدیگر متحد و همدست بودند شما پراکنده و از هم جدا می باشید. آنان از آن کوششهای خود به نتیجه هایی رسیدند. ولی شما با اینحال که دارید بهیچ نتیجه ای نخواهید رسید

آن پیشروان مشروطه که ما نامهایشان می بریم بیشترشان معنی درست مشروطه را نمیدانستند و از حکومت ملی (یا سررشته داری توده) آگاهی نداشتند. همان کسانی که پیشگام گردیدند جز در جستجوی عدالت نبودند و از مجلس شورا بیش از این منظور نداشتند که جایی باشد و کارهای کشور در آنجا به شور گزارده گردد. این معنی را که ما امروز منظور داریم و می‌خواهیم کمتر یکی

می شناختند

لیکن مشروطه را بهمان معنای ناقصی که شناخته بودند از درون دل دوست میداشتند و جز بآن علاقه‌مند نبودند. از آنسوی در همه جا همگی با یکدیگر همدست بودند و چون بیک کاری برمیخواستند از همه شهرها آواز بهم می انداختند. در نتیجه همان استواری عقیده و یکدلی باهم بود که آن کارهای تاریخی را انجام دادند

شما کارهای آنها را کوچک می‌شمارید ، در حالیکه بسیار بزرگ بوده. چون نبوده و ندیده اید آگاه نیستید در يك کشوری که هزارها سال با استبداد بسر داده بود پیشرفت مشروطه بآسانی نتوانستی بود. بویژه با موانع بزرگی که از رهگذر سیاست خارجه درمیان بود و مشروطه خواهان ناگزیر بودند که بهر گامی که برمیدارند رعایت آن موانع را نمایند. تاریخ مشروطه را بخوانید تا بدانید چه رنجهایی کشیده اند و چه گزندهایی دیده اند

از جان‌گذشتگی در راه توده و کشور بزرگترین فداکاریست. چنین فداکاری ای نباید فراموش گردد. از چنین فداکاری ای نباید چشم پوشی شود. این کسانی که ما در پرچم عکسهایشان می آوریم در راه پیشرفت کار توده از جان گذشته بودند و بیشتری از آنان در آن راه کشته گردیدند

گذشته از همه اینها ، شما جوانان را با آنان معارضة نباید بود. من نمیدانم این حس همچشمی از کجا پدید آمده؟!.. این خود زمینه ایست که باید جداگانه مورد بحث واقع شود. شما اگر میخواهید بآنان برتری فروشید این خود خطای بزرگی از شما خواهد بود

آنان در زمان خود کوشیده اند و يك بنيادي گزارده اند. كنون شما بايد بكوشيد و آن بنياد را استوارتر و پايدارتر گردانيد. آن وظيفة آنان بود و اين وظيفة شما است

این آیین زندگانیست که هر طبقه ای در زمان خود بکوشند و نتیجه کوششهای خود را بدست طبقه آینده سپارند. آنان کوشیده اند و این نتیجه کوشش ایشانست که در این کشور مشروطه بنیاد یافته. کنون شما باید آن مشروطه را پیشرفت دهید و هرچه استوارتر گردانید. آنان نتیجه کوششهای خود را بشما سپارده اند. شما نیز نتیجه کوششهای خود را بطبقه آینده بسپارید

امروز ما یادی از جانفشانی های چهل سال پیش میکنیم و نامهای آن مردان را بنیکی میبریم ، اگر شما نیز جانفشانیها کنید و يك نتیجه ای از کوشش های خود بدست دهید چهل سال دیگر کسانی بیاد شما خواهند پرداخت و نامهای شما را بنیکی خواهند برد و عکسهای شما را در روزنامه ها بچاپ خواهند رسانید

این در پاسخ کسانیست که تنها خرده گیریشان درباره یادآوری از گذشتگان میباشد - اما کسانیکه بمشروطه ایراد دارند و آنرا نمی پسندند پاسخهایی بایراد آنها در شماره های پیش داده ایم و باز بهنگام خود خواهیم داد

(پرچم روزانه شماره 19 دوشنبه 27 بهمن ماه 1320)

راه را گم کرده اید

1-

از روزیکه پرچم را آغاز کرده ایم بارها می بینیم يك کسی گفتاری آورده در این زمینه که بدولت فلان پیشنهاد را کند یا فلان ایراد را گیرد. این رسمیت که از سالها در کشور ما پیدا شده. کسان بسیاری بخود حق میدهند که در کارهای کشور « اظهار نظر» کنند و در پیشرفت زندگانی توده دخالتی نمایند

ما باین دخالت یا اظهار نظر ایراد نداریم. زیرا معنی مشروطه همینست : ما چون مشروطه را معنی میکنیم می گوئیم : حکومت یا سررشته داری از آن توده است ، ولي چون توده نخواهد توانست خود رشته کارها را در دست گیرد ، کسانی را از میان خود بنمایندگی برمی گزینند که مجلسی کنند و بنشینند و درباره کشور و کارهای آن گفتگوهای کنند و قانونهایی گزارند و تصمیمهایی بگیرند و سپس بچند تنی از وزیران اعتماد کرده بکار بستن آن تصمیمها و قانونها را بایشان سپارند

پس راستی را چه مجلس شورا و چه دولت هرچه می گویند و هرچه میکنند بنمایندگی از توده میباشد و از گفتن بی نیاز است که خود توده حق دیده بانی دارد و میتواند اظهار نظر کند یا خرده گیرد

ولي از چه راه؟! گفتگو در راه آنست. اين ترتيبی که امروز در میانست و هر کسی هر چه می فهمد و به اندیشه اش میرسد به تنهایی ایراد میگیرد یا پیشنهاد میکند نتیجه درستی نتواند داد و خود چند عیب دارد.

زیرا نخست اینها چیزهای ناسنجیده ایست و در پیرامون آنها دقت بکار نرفته و رسیدگی درستی نشده. چیزهاییست که خود گوینده پس از چندی فراموش خواهد ساخت و یا پشیمان خواهد گردید. بسیاری از آنها کلیاتیست که همه میدانند

دوم اگر چنین باشد که هر کس به تنهایی پیشنهادی کند چه بسا دیگران آن را نپسندند ، و چه بسا يك کس دیگری پیشنهادی بحد آن نماید. چنانکه بارها دیده میشود که یکچیزی را که یکی پیشنهاد میکند مردم ریشخند می نمایند و یا ایراد گرفته ضد آنرا پیشنهاد میکنند

پس چگونه میتوان باین پیشنهاد یا یادآوریها ترتیب اثر کرد؟! خود شما اگر رشته حکومت را بدست گیرید چگونه توانید باین پیشنهادها توجه کنید؟

خواهید گفت : پس چه کار کنیم؟.. آیا خاموش باشیم و هیچی نگوییم؟!.. می گویم : نه ! خاموش نباشید. ولي راه ایراد گرفتن یا پیشنهاد کردن را یاد گیرید. شما راه آنرا گم کرده اید

در کشور مشروطه يك تن (یا يك فرد) در حکم هیچست. زیرا در کشور مشروطه همه با هم یکسانند ، و اگر چنین باشد که هر یکتایی اظهار نظر کند میلیونها اظهار نظر درمیان خواهد بود ، و چنانکه گفتیم نتیجه این جز در همی کارها و آشفتهگی زندگی نخواهد بود

پس راه آنست که خردمندان و نیکخواهان باهم یکی گردند و دسته ای باشند ، و آنگاه بنام آن دسته هر پیشنهاد دارند بکنند ، هر ایرادی دارند بگیرند. این از چند جهت بهتر و سزاوارتر است

از یکسو چون تنها نیستند مطالب را بشور گزارند و سنجیده و پخته گردانند و يك پیشنهاد ارجداری بیرون دهند. از یکسو چون یکدسته ای هستند بسخشان اهمیت دهند و ترتیب اثر کنند و کسی هم بحد آن برنخیزد. بالاخره اگر دولت گوش نداد ، چون پیشنهاد کننده یکدسته ایست ، تواند پافشاری کند و پیشرفت آنرا بخواهند

اگر مقصود کوشیدن و نتیجه بردنست راهش این است و بس. شما اگر روزنامه ها را بخوانید سي و اند سالست در ایران مشروطه !برخاسته و روزنامه ها بنیاد یافته و همیشه ستونهای آنها پر از اینگونه پیشنهادها و یادآوریها بوده. ولي آیا جسودی داده؟

چیزهای فرعی بماند. امروز اساس زندگی متزلزلست. چنانکه گفته ایم در این کشور رنجها کشیده شده و خونها ریخته گردیده و مشروطه ای بنیاد یافته است. چنین چیزی که اساس زندگانی توده ایست ما می بینیم دسته های بزرگی با آن دشمنی می نمایند و بیزاری میجویند ، و چون ما به سخن درآمده علت را می پرسیم می بینیم پاسخی نمی توانند ، و چون نیک میجویم می بینیم سرچشمه این دشمنی ها و بیزاریها جز هوسبازی نیست. يك سخنانی از این کشور و آن کشور رسیده و کسان ناآزموده ای بی آنکه نیک بفهمند مقصود چیست بآنها گراییده و باین نمایشها برخاسته اند ، و داستانی باین بزرگی و باین اهمیت باری آن نمیکنند که بنشینند و گفتگو کنند و آنرا بجایی رسانند. آن نمی کنند که در اساس زندگانی اندیشه و سخن یکی گردانند آیا این نقص نمیباشد؟

...

3-

اگر نیک اندیشیده شود و حقایق روشن گردد ، اساساً اینگونه پیشنهادها یا یادآوریها بدولت بیهوده و بیجاست ، و برای آنکه سخنم روشن باشد باید « دولت » را معنی کنیم

چنانکه گفتیم در کشور مشروطه دارالشورا نماینده توده است ، و این دارالشورا چون تصمیماتی میگیرد و قانونهایی می گزارد باید بکسانی اظهار اعتماد کند و از آنان هیئتی پدید آورد و اجرای تصمیمات و قانونها و راه بردن کشور را از ایشان بخواهد

این معنی دولت است و خود یکچیز ساده فهمیده میشود. ولی در عمل اشکالهایی پیدا شده ترتیب دیگری پیش می آید. باین معنی اگر در کشوری اختلاف عقیده نیست و مردم با یکدیگر کشاکش و مجادله ندارند ، يك هیئت دولت ، تا بکارهای بی رویه ای نپرداخته مورد اعتماد دارالشورا و مردم باشد و با اطمینان و آسودگی بکار پردازد. ولی اگر در کشوری اختلاف عقیده و دسته بندی بود ، باید يك حزب نیرومندی پا پیش گزارد و دولت را او برگزیند و خود پشتیبان آن باشد

اینست راهیکه قرنهای مشروطه آزموده شده و مجری بوده. کنون شما بگوئید حال ایران کدام يك از این دو است؟! آیا آن نخست است و در ایران اختلاف عقیده نیست؟! آیا می توان چنین سخنی گفت؟! بیگمان نتوان گفت. این کشور پر از اختلاف عقیده است و در سراسر آن هزار تن با يك فهم و اندیشه بآسانی نتوان یافت

پس میماند دوم ، که يك دسته نیرومندی پدید آید و بیک دولتی اظهار اعتماد کند و خود پشتیبان آن باشد و پیشرفت کارها را از آن بخواهد

اساس چاره آنست که با اختلاف عقیده نبرد کنیم و آنرا از میان برداریم. ولی چون باین زودی و آسانی نتواند بود چاره جز آن نیست که غیرتمندان و باخردان چه در تهران و چه در دیگر جاها به يك جمعیتی درآیند و يك دسته نیرومندی پدید آورند و با پشتیبانی از يك دولتی که خود می شناسند باین گرفتاریها و دردها درمان کنند

: امروز یگانه راه اینست و باید این را پیش گرفت. وگرنه یکدولتی که بروی کار بیاید چند نقص بزرگی در آن جمع خواهد بود

نخست : چون از يك جمعيتي بيرون نيامده اند هر يكي از وزيران عقیده و اندیشه جديدي خواهد داشت و با آن ديگران نخواهد ساخت.
بجاي همدستي با يکديگر بدشمني خواهد پرداخت

دوم : چون يك مقصد و مرام معيني ندارند ، هر يكي با سلیقه خود بکارهائي خواهد پرداخت و چه بسا خطاهاي بزرگي از آنان سر خواهد زد

سوم : چون پشتيبان ندارند از روز نخست متزلزل بوده و نخواهند دانست که آیا بنگهداري خود کوشند و يا بکارها پيشرفت دهند.
بالاخره بکدولتي اگر نيك باشد بدان با او دشمني نموده به برانداختنش خواهند کوشيد ، و اگر بد باشد نيکان بصدت پرداخته ريشه اش را خواهند کند

اگر ميخواهيد بايبن مشروطه زندگاني کنيد و از سودهائي آن بهره مند گرديد راهش اينست و بايد شما نيز اينراه را پيش گيريد وگرنه در کنار ايستادن و از دور يك پيشنهادي کردن يا يك ايرادي گرفتن و يك چيز « من در آورده» شماسست و نتيجه آن همين تواند بود که مي بينيد : هر روز صد پيشنهاده و يادآورست که در روزنامه ها بچاپ ميرسد و بهيچ يکي کوچکترين اثري داده نميشود. هميشه مردم از دولت ناله ميکنند و دولت از مردم شاکي ميباشد

اين سخنان را بايستي از سي سال پيش بگويند و در دلها جا دهند تا پيشرفت کند و امروز اين گرفتاريها و آوارگيها درميان نباشد.
راست است از زمانیکه جنبش مشروطه پديد آمد در ايران حزبهائي نيز پيدا شد و برخي از آنها کارهاي تاريخي کرد و نامي از خود در تاريخ گذاشت (همچون دسته مجاهدان تبريز و گيلان). ولي رويهمرفته مردم نه معني مشروطه را درست فهميدند و نه اين موضوع را نيك دريافتند ، و سي و اند سال همه بغلط راه رفته و زندگي کرده اند و کنون ديگر عادت شده. ولي بايد اين عادت را بهم زد و اين غلط را از ميان برداشت

يك کلمه بايد گفت : شما با حال کنوني و با اين بيراهي و پراکندي هيچ جا نتوانيد رسيد. چنانکه از سي سال پيش هميشه پس رفته ايد ، از اين سپس نيز پس خواهيد رفت. مگر اين حال را تغيير دهيد و شما نيز راهي را پيش گيريد. ميدانم کساني چون اينرا بخوانند بياد حزب سازيهائي بيست و چند سال پيش افتاده بمن ايراد خواهند گرفت که مردم را بچنان کارهائي دعوت مي نمايد. ولي چنين نيست و من خود از آن کارهاي ناستوده سخت بيزارم. ما اگر مي نويسيم بايد غيرتمندان دست بهم دهند هيچگاه مقصودمان آن دسته بنديها نيست و خود در شماره هاي آينده روشن خواهيم گردانيد که کدام جمعيت را مي گوييم و چه راهي را پيشنهاده مي کنيم

ما امروز ناگزيريم بچنان کاري برخيزيم. اگر پست نهاداني در بيست سال پيش باين نام کارهاي ناستوده اي کرده اند دليل نخواهد بود که ما در اندیشه زندگاني نباشيم و بهمدستي و همراهي نکوشيم

يك توده را هميشه خردمندان ايشان راه مي برند ، و من نيز روي سخنم با ايشانست. با ماجراجويان و پول اندوزاني که دخالت در کارهاي توده را وسيله استفاده گيرند سخني ندارم و آنان را بنادانيهاي خودشان وامیگزارم

(پرچم روزانه شماره هاي 27 ، 28 و 29 سه شنبه ، چهارشنبه و پنج شنبه 5 ، 6 و 7 اسفند ماه 1320)

کسانی می آیند و با من گفتگو کرده چنین میگویند: " من معنی میهن پرستی را نفهمیدم. این کوه و زمین و دره چه پرستش دارد؟!.." دیگران بسخن رنگ فلسفه داده و چنین می گویند: " همه مردمان یکی هستند، برای چه من با فلان کرمانی هم میهن باشم و با فلان بغدادی نباشم؟!.." برخی هم از راه مذهب پیش آمده چنین ایراد می گیرند: " میهن پرستی بت پرستیست. ما باید خدا را بپرستیم نه "میهن را"

اینها نمونه دیگری از ندانستن حقایق زندگانیست. اینها « میهن پرستی» می شنوند و معنای آنرا نمیدانند. باید گفت: میهن تنها این کوهها و دره ها و این سرزمین نیست. میهن بیک معنی مهمتر دیگری میباشد

ما چون میگوییم: میهن پرستی مقصودمان بیش از همه آن پیمان همدستی است که یک توده باید داشته باشد. بیست ملیون مردم که در یکجا زیست میکنند و یک توده ای تشکیل داده اند اینها در حقیقت پیمان باهم بسته اند که در پیشرفت دادن بکارهای زندگانی و ایستادگی در برابر سختیها همدست باشند و در سود و زیان و اندوه و خوشی باهم شرکت کنند. مثلاً اگر راهزنانی در کرمان پیدا شدند از آذربایجان و خوزستان و گیلان و دیگر جاها سپاه برای دفع آنها بفرستند و نگویند بما چه ربطی دارد؟!.. اگر دشمنی از سوی گیلان رو نمود از همه جا جنگ آنان شتابند و نگویند ما چه کار داریم؟!.. اگر در گوشه ای از کشور خشکسالی رخ داد و مردم دچار گرسنگی گردیدند، یا در شهرهایی زمین لرزه افتاد و ویرانیا پدید آمد، یا بآبادهایی سیل آمد و آسیبها رسانید - در همه اینها از همه جا بدستگیری برخیزند و خود را در زیان و آسیب شریک شمارند و کناره گیری ننمایند

یک چنین پیمانی در هر توده ای هست و اساس توده همین پیمان می باشد. ما از « میهن پرستی» بیش از همه این معنی را می خواهیم، و شما می بینید که یک معنای بسیار مهم و گرانمایه ای میباشد، و اینکه نام « میهن پرستی» میگزایم برای آنست که این میهن، یا این سرزمین خانه ماست، و گهواره پرورش ماست، سرچشمه زندگانی ماست چنانکه شرح دادیم اساس دارایی این سرزمین میباشد. اینست باید به نگهداری آن کوشیم، باید نخستین ماده در آن پیمان نگهداری این سرزمین باشد. زیرا اگر این سرزمین را از دست دهیم آواره و سرگردان خواهیم بود. زبون و خوار گردیده به بردگی و زیردستی بیگانگان خواهیم افتاد. زبون و خوار گردیده کم کم نابود خواهیم گردید. اینست آن را « میهن پرستی» می خوانیم. مقصود از پرستش در اینجا « خدمت» می باشد. [« پرستیدن» در فارسی خدمت کردنست. 1]

آنانکه میگویند: " این کوه و زمین و دره چه پرستشی دارد؟!.." این معنی را نمیدانند. از آنان باید پرسید: مگر شما نمی خواهید در این جهان زندگی کنید؟!.. مگر نمی خواهید با کسانی همدست باشید؟!.. مگر نمی خواهید این آب و خاک را که سرچشمه زندگانی شماست نگه دارید؟!.. میهن پرستی یا میهن دوستی، هر نام دیگری که بگزایید همین هاست. این وظیفه مردانگی هرکسیست که در این راه با دیگران همدستی کند و کوشش دریغ نگوید

امروز زندگانی بسیار سخت گردیده و توده ها با یکدیگر بر سر خاک و زمین سخت ترین نبرد را میکنند. این جنگ و خونریزی که امروز در جهان می‌رود همه برای زمین است. شما نیز ناگزیرید بیروایی ننمایید و بنگهداری سرزمین خود بکشید. ناگزیرید در اندیشه آینده خود و فرزندانان باشید.

کسی نمی‌گوید شما بزمین سجده کنید، یا در برابر این کوهها و دره ها بایستید و گردن کج گردانید. پرستش باین معنی را کسی از شما نمی‌خواهد. مقصود نگهداری کشور است که اگر نکنید سرنوشتتان جز بندگی و زیردستی خواهد بود. اگر نکنید نه تنها در پیش مردم در نزد خدا نیز شرمنده و روسیاه خواهید بود.

اینکه می‌گویند: "چرا من با فلان کرمانی هم میهن باشم و با فلان بغدادی نباشم" پاسخش اینست: فلان بغدادی از ما جدا میباشد و با ما پیمان همدستی ندارد. اگر بغدادیان نیز با ما همدست گردند و بتوده ما درآیند هم میهن ما شمرده خواهند گردید.

ببینید چگونه این حقایق تاریک مانده و دسته انبوهی اینها را نمیدانند. سالها در این سرزمین با خوشی بسر برده و از نعمتهای خدادادی آن بهره یافته اند بی آنکه بدانند این خوشیها از کجاست و این نعمتها از چه سرچشمه میباشد بلکه از نادانی و ناآگاهی چنین پنداشته اند که این خوشیها همیشه تواند بود، بی آنکه بکشند و نگه دارند همیشه تواند ماند.

انبوهی از آنان نه تنها خود اندیشه این چیزها را ندارند و بکوشی در این راهها بر نمی‌خیزند از کوششهای دیگران نیز جلو می‌گیرند و گستاخانه زبان درازیها می‌نمایند.

(«..پرچم روزانه شماره های 54 یکشنبه 9 فروردین ماه 1321 گفتار « دارایی چیست؟»)

گواه این معنی واژه پرستار است: [1]

یک نمونه از اندیشه های پراکنده

1-

شما هر رشته از کارهای زندگانی را بپذیرید در ایران درباره آن عقیده های متضاد گوناگون هست. من نخواهم توانست در اینجا از یکایک رشته ها سخن رانم و اختلافات را درباره هرکدام جداگانه شرح دهم. برای اینکار یک کتاب بزرگی میباید. برای روشنی موضوع تنها بیک مثل بس میکنم

حکومت یا سررشته داری یکی از کارهای اساسی زندگانیست. چنانکه گفته ایم در جایکه بیست ملیون یا بیشتر یا کمتر در یکجا زندگی مینمایند و یک کشوری را برای خود جایگاه گرفته اند یک نیروی میباید که در آن کشور ایمنی را برپا گرداند و از بیگانگان جلوگیری و بااختلافات و دعاوی رسیدگی نماید و بپاکیزگی و تندرستی کوشد و اینگونه کارها بعهده او باشد. این نیرو حکومت یا سررشته داری نامیده میشود و چنانکه گفتیم یکی از کارهای اساسی زندگانیست.

در زمان باستان در هر کشوری يك پادشاهي بمردم چیره میگرددیده و این رشته را بدست میگرفته و بیش یا کم آنرا بانجام میرسانیده. حکومت در دست پادشاهان میبوده و چون کسانی از آنان مردان کاردان و نیکی بوده اند و کشور را ایمن و آباد گردانیده مردم را بأسایش میرسانیده اند اینست مردم بآنان با دیده احترام مینگریسته اند و از اینجا کسانی چنین پنداشته اند که پادشاه يك موهبت خدایست. پادشاه را خدا برمی گزیند و رشته کارها را بدست او می سپارد. اینست مردم باید فرمانبرداري کنند و همیشه خشنود و دعاگو باشند و اگر يك پادشاهي ستمگر درآمد از نفرین خودداري کرده از خدا خواهند که او را اصلاح گرداند.

این عقیده تا چند قرن پیش در همه جا رواج داشته. در اروپا پادشاهان خود را گماشته خدا دانسته چنین می گفته اند : مردم همه مسئول پادشاهند و پادشاه تنها مسئول خداست. در ایران هم این عقیده رواج بسیار داشته. اینست حدیثها ساخته اند « السلطان ظل الله في الارض» و « ان فؤد السلطان بین اصبعي الرحمن». شاعران تکه های بسیاری بشعر کشیده اند : « پادشاهان مظهر شاهی و حق» یا « صلاح مملکت خویش خسروان دانند» و « پادشاهان از برای مصلحت صد خون کنند» و « هر عیب که سلطان بیسندد هنر است». اینها کمی از چاپلوسی و کمی از روی عقیده های آنروزی بوده است. این باورها در آنروزها اگر از یکسو زیانی داشته و بر استبداد پادشاهان می افزوده از سوی دیگر سودمند بوده و مردم را بآرامش و خاموشی و فرمانبرداري از پادشاهان ترغیب می نموده

ولی سپس از اروپا کسانی برخاسته چنین گفتند : " مردم گوسفند نیستند که خدا بآنان چوپان گمارد. این پادشاهان خود با زور و چیرگی و یا بارث از پدر و عمو پادشاهی یافته اند و چگونه میتوان گفت که خدا آنان را برگزیده؟!.. بویژه که بیشتر آنان ستمگرانی بوده اند و جز خوشیهای خود را دنبال نکرده اند". اینان حکومت را بمعنی حقیقی آن برگردانیده چنین گفتند : " يك کشوری که بیست میلیون یا بیشتر یا کمتر در آن زندگی میکنند آنجا خانه ایشان است که باید خودشان دربند آبادی و ایمنی آن باشند و رشته کارهای آنجا نیز در دست خود مردم باید بود. چیزیکه هست چون همگی سررشته داری نتوانند کرد باید نمایندگان را از میان خود برگزینند و "... رشته را بدست ایشان سپرده خود نگهبان باشند

از اینگونه سخنان درمیان مردم پراکنده گردانیدند و اینها چون با حقیقت بود در اندک زمانی در همه جا انتشار یافت و چنانکه میدانیم در اروپا در همه کشورهای شورشهایی پدید آمد و خونها ریخته گردید و از هر راهی بود این حقایق بمرحله عمل آمد و در سراسر اروپا رشته حکومت بدست توده ها افتاد که با اصول پارلمانی آنها اداره میکردند. پادشاهی اینزمان معنی دیگری پیدا کرده پادشاه جز نماینده ای از توده (یا یکنفر شاخصی) شمرده نگردید و در برخی کشورها بآن نیز نیازی ندیده و پادشاهی را یکباره از میان بردند

پیدااست که این يك پیشرفتی در کار زندگانی آدمیان بود. توده ها از زیردستی بیرون آمده آزاد گردیدند ، کشورها رو بآبادی و آراستگی رفت. از هر باره زندگانی پرمغزتر و پرمعنی تر گردید. یکتن پادشاه هرچه نیک باشد و بآبادی کشور کوشد بالاخره یکتن است و آنچه را يك توده میتواند از دست او برنمی آید

پس از اروپا نوبت بآسیا رسید که این طرز نوین حکومت را بپذیرد و زنجیرهای استبداد را از هم بگسلد ، و یکی از توده هایی که باین کار برخاست ایران بود که با کوششهای بسیار و با دادن قربانیهای فراوان محمد علیمیرزا شاه خودکامه قاجاری را از ایران بیرون راند و حکومت مشروطه را پایدار گردانید

اکنون سی و شش سالست که در این کشور حکومت مشروطه یا سررشته داری توده بنیاد یافته. ولی سخن در اینجاست که هنوز آن اندیشه کهن درباره پادشاهان از این کشور بیرون نرفته و هنوز آن نیز پایدار است. زیرا از یکسو تاکنون معنی درست مشروطه را بتوده انبوه نفهمانیده اند و بیشتر مردم با این اندیشه نوین آشنا نمیباشند. از آنسوی هزارها کتابی که در زمانهای استبداد تألیف گردیده و پر از اندیشه های کهن آنزمانی میباشد در میان مردم رواج دارد و توده همیشه سرو کارشان با آن کتابهاست. اینست شما اگر جستجو کنید خواهید دید یکدسته انبوهی از مردم هنوز از معنی مشروطه آگاه نیستند و در دلهاشان جز چیزهایی که درباره پادشاه و پادشاهی از پدرانشان شنیده بوده اند نیست. یکدسته انبوه دیگری، هم معنی مشروطه را شنیده و در دل جا داده اند و هم آن سخنان کهن را در یاد میدارند و هنوز آنها را رها نکرده اند.

اینک يك نمونه از اندیشه های متضادی که در ایران رواج دارد. شما دیدید که در زمان شاه گذشته کسانی همان اندیشه کهن را بمیان آوردند و پیای آنها را تازه گردانیدند و دوباره گوشها را پر از آنها ساختند. آقای رشید یاسمی در جلسه «پرورش افکار» بدستاویر سخنان بی مغز و پوچی که از شعرای چاپلوس و بیهوده گوی زمان مغول بازمانده و با زور بافندگی های خود، شاه را « فره یزدانی» گردانید و « سر بقای ایران» را منتهی بشاه پرستی ساخته هرچه گفتگوهای پوچ و مهملی از شعرای گذشته در مغز آکنده بود، برای دلیل بیرون ریخت. رفیق او آقای نصرالله فلسفی رفت در تبریز و در آنجا کنفرانس « شاه پرستی» داد و او نیز آنچه از این گفته های کهن در سینه داشت بزبان آورد. تنها این دوتن نبودند. دیگران نیز همین کار را کردند.

پس از سی و شش سال هنوز اندیشه ها درباره مشروطه و استبداد یکسره نگردیده. هنوز دانسته نیست ایرانیان کدام يك از این دو نوع حکومت را خواهند و بروی آن ایستادگی دارند. یکسو در روزنامه ها هر روز نام مشروطه برده میشود و گفتگو از آزادی و سررشته داری توده میروود و یکسو [در] کتابهاییکه پر از ستایش استبداد است یکی پس از دیگری پراکنده میشود.

2-

یکروزی در ایران معمول بوده که شاعران شعسرایی را پیشه خود گرفته بی کاری یا داد و ستدی نمیرفته اند، و کسانی از آنان خود را بدربار يك پادشاهی یا يك حکمرانی بسته با ستایشگری از او صله و انعام گرفته و از این راه زندگی میکردند. اینان برای آنکه احساسات خودخواهانه ممدوح را راضی گردانند از هیچ گزافه ای باز نمی ایستاده اند و برای آنکه در ستایشگری بالا دست پیشینیان را گیرند، حقایق را با پندارها و با بافندگیهای شاعرانه خود بهم آمیخته يك مضمون ها - یا بهتر گویم يك معجونهای غریبی پدید می آورده اند. بگفته خودشان نه کرسی فلك را زیر پای قزل ارسلان میگذارده اند تا يك صله و انعام بزرگی از او دریافت کنند.

پیداست که سخنان اینها بسیار سست و بیبایه بوده و این بسیار غبن است که امروز مردمی در کارهای زندگانی بگفته اینها استناد کنند. و از آنها پیروی نمایند.

: یکی از شاعران نظامی گنجه ای بوده. اینمرد در ستایش بهرامشاه حاکم ارزنجان میگوید

با فلك آندم که نشینی بخوان پیش من افکن قدری استخوان

كاخر لاف سگیت مي زنم دبدبۀ بندگان مي زنم

ببینید : يك بهرامشاه را چندان بالا میبرد که با فلك بيك خوانش مینشانند. از اینسو خود را چندان پست میکند که شایسته سگي او
شمارده میگوید : " لاف سگیت میزنم" و از وي طلب استخوان میکند. این نمونه اي از بي پروايي و گزافگويي اوست. چنین شاعري
: يکروز هم از روي مبالغه چنین گفته

پيش خرد شاهي و پيغمبري چون دو نگینند بيك انگشتری

این گفته بسیار بیبایست. پیغمبري کجا و شاهي کجا؟.. این سخن در آزمان هم ناشایا بوده

بهرحال این بسیار غبن است که کسی امروز در این دوره مشروطه و حکومت دموکراسي بچنان شعري تمسک نماید و آنرا سند گفته
هاي خود گرداند. بسیار غبن است که کسی امروز شعراي فردوسي را بگوشها کشاند و از آنها دليل بیاورد. امروز پادشاهي بمعني
دیگریست و يك پادشاه دخالتی در کارها ندارد. در زندگانی امروزي نیرو در دست توده هاست و اگر سخني باید گفت از توده ها باید
گفت. يك کسی اگر میخواهد چیزهايي بمردم بیاموزد و یکرهنمائی کند باید از طرز زندگانی توده اي و از چگونگی سررشته داري
آنها گفتگو نماید. نه آنکه همه آنها را فراموش کند و خود و شنوندگان را بزمان سلجوقیان کشاند و اندیشه هاي بیهوده آزمان را تازه
گرداند.

این اندیشه ها در ایران بود که مردم رو بسوي اروپا آوردند و مشروطه را از آنان گرفتند و با صد رنج و زیان آنرا پایدار گردانیدند.
اینها بود و مردم نتیجه آنها را که ویرانی کشور و این بدبختي توده مي دیدند و براي رهایی از آنها بود که آنهمه کوششها را بکار
بردند. کنون چشده دوباره بآنها برگردند؟!.. اگر چنینست که مردم از روي اندیشه هاي فردوسي و نظامي زندگانی کنند دیگر مشروطه
چه میبایست؟!.. بآن خونریزیها و کشاکشها چه نیاز بود؟!.. دیگر قانون اساسي چه نتیجه دارد؟!.. این وزارتخانه ها چه لازم است؟!..
اگر این راستست « چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» ، راستست : « پادشاهان مظهر شاهي و حق» ، راستست : « صلاح مملکت
!.. خویش خسروان دانند» پس آن شوریدن بمحمد علیمیرزا براي چه بوده؟!.. آن جنگها و خونریزیها چه معني داشته؟

در ایران زمانیکه مشروطه شد بایستی یکی از کوششها در این راه باشد که مردم را با معني درست مشروطه و سررشته داري توده
آشنا گردانند و مزیت چنین زندگانی را بآنان بفهمانند. این کار از همه لازمتر بود زیرا چنانکه بارها گفته ایم فرق مشروطه با استبداد
تنها در بودن و نبودن قانون اساسي نیست. یکفرق بزرگ در آمادگی مردم براي زندگانی آزادانه است ، این آمادگی هنگامی توانستی
بود که مردم معني درست مشروطه را بدانند و مزایای آنرا دریابند. مي بایست سالها روزنامه هاي ایران در این زمینه گفتارها نویسند
تا این اندیشه نوین را در دلها جا دهند و آن باورهاي کهن را بیرون گردانند

ولي در آغاز مشروطه بچنین کاري برنخاستند و سپس نیز جنگها و کشاکشها فرصت نداد و نتیجه آن شد که امروز از یکسو اصول
حکومت کشور مشروطه است و قانون اساسي بروي آن نوشته شده و از یکسو دلها پر از باورهای بیبایست که بصد آن میبایست

اگر شما جستجو کنید خواهید دید امروز چند عقیده ضد هم درباره حکومت در ایران رواج دارد: یکدسته حکومت را جز بمعنی هزار سال پیش آن نمیدانند و با فردوسی و نظامی همباورند. یکدسته حکومت را حق علما دانسته دخالت دولت را چه با استبداد باشد و چه بمشروطه حرام می شمارند. یکدسته به پیروی از برخی کشورهای اروپا هوادار دیکتاتوری هستند و بگفته خودشان مشروطه را کهنه شده می شمارند. اینست باورهای گوناگون که شما در میان مردم توانید یافت

چنانکه گفتیم: این يك نمونه ایست. چون حکومت یا سررشته داری یکی از کارهای مهم زندگان نیست آنرا برای مثل یاد کردیم. وگرنه در همه رشته های زندگانی این تشویش و پراکنده اندیشی رواج دارد. در هر یکی از آنها نیز شما چند عقیده ضد هم را توانید پیدا کرد

این بخش نخست مبحث ماست. کنون باید به بخش دوم درآییم و رابطه ای را که در میان این اندیشه های پراکنده و درماندگیها و ... بدبختیها توده است شرح دهیم

(پرچم روزانه شماره های 80 و 81 سال یکم دوشنبه 7 و سه شنبه 8 اردیبهشت ماه 1321)